بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 28 مهر 1397.

سؤال:

پاسخ: عقل می گوید باید کاری کنید که این تکلیف حتما امتثال شود.

سابقا هم امتثالش واجب بوده است. سابقا هم منجّز بوده است. سابقا چون اضطرار نداشتیم. مثال ما این است دیگر.

نه نه حالا آن صورت علمش که نه از ان جهت بله از جهت دوران امر بین منجز و غیر منجز مشکل نداشته است. یعنی سابقا اگر علم پیدا می کرد لزوم امتثال داشت. این را می گوییم. این طور نیست که مشکل خاصی داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: الآن هم که علم پیدا کرده است خب لزوم امتثال دارد.

آره بوسیله استصحاب علم تعبدی پیدا کرده است.

خب بحث در این بود که جایی که اضطرار بعد از سبب تکلیف حاصل شده باشد و قبل از علم به او آیا علم اجمالی منجّز هست یا نیست؟ مرحوم آقای خویی یک تقریبی برای تنجیز ذکر کرده بودند و آن استصحاب جامع تکلیف بود. نمی دانیم تکلیف در طرف مضطرٌّ الیه است یا در طرف دیگر. استصحاب میکنیم جامع تکلیف را و این جامع تکلیف ولو اثبات نمی کند که تکلیف در طرف غیر مظطرّ الیه است ولی خودش لزوم امتثال را به دنبال می آورد

که طبیعتا اینکه بخواهیم ما امتثالش کنیم باید آن طرف غیر مضطرٌّ الیه را اجتناب کنیم تا قطع پیدا کنیم به اینکه این تکلیف امتثال شده است. بعد ایشان به اصطلاح می گویند که پاسخ می دهند به این اشکال که اینجا یک استصحاب حاکم داریم. استصحاب عدم کون التکلیف الفرد الغیر المضطرّ الیه.

سؤال:

پاسخ: من حالا استصحاب تعبیر می کنم. شاید هم تعبیر مسامحه آمیز مقررین است که این طوری تقریب کرده اند. آ« خیلی برای اینکه تقریب یک مقداری قوی تر باشد ما استصحاب تعبیر می کنیم. استصحاب عدم کون التکلیف الفرد غیر المضطر الیه. مرحوم اقای صدر به آن استصحاب اشکال کردند که در جلسه قبل بحثش را کردیم به این پاسخ هم اشکال می کنند می گویند این پاسخ هم درست نیست. این را هم بگویم که مرحوم آقای خویی می گویند ما در بحث اقلّ و اکثر ارتباطی این شبیه همین مطلب را گفته ایم که اقل و اکثر ارتباطی بعد از اینکه طرف اقل را آورد استصحاب بقای جامع یک استصحاب حاکم دارد استصحاب عدم وجوب فرد اکثر. شک ما در اینکه آیا وجوب جامع باقی هست یا نیست چون نمی دانیم آن فردی که تکلیف به آن تعلق گرفته اکثر است یا اقل است. اگر می دانستم که اقل است که می دانستم امتثال شده است تکلیف ساقط شده است. پس شک من ناشی از شک در این است که تکلیف به اکثر تعلّق گرفته است یا خیر. استصحاب عدم تعلّق تکلیف به اکثر اقتضا می کند که تکلیف ساقط شده باشد. خب این تقریب مرحوم آقای خویی. مرحوم آقای صدر می فرماید که اینجا این استصحاب که خود استصحاب جاری نیست فی نفسه که بحثش گذشت. اگر هم جاری باشد آن استصحاب عدم تعلّق تکلیف به فرد غیر مضطرّ الیه آن استصحاب جریان ندارد. چطور؟ شما می خواهید با استصحاب عدم فرد جامع را نفی کنید. یک موقعی ما می گوییم جامع و فرد یک چیز هستند تعدد ندارند خب این پیداست که سببیت و مسببیتی نیست که یک استصحابی بر استصحاب دیگر حکومت داشته باشد. اگر نه می گوید که جامع ناشی از فرد است اینجا هم نفی فرد علت شدنش برای نفی جامع این علیّت شرعیه که نیست. علیت عقلیه است. تسبب نفی جامع از نفی فرد تسبّب عقلی است نه تسبّب شرعی و در استصحاب شرط این است که اثری را که می خواهیم بار کنیم اثر شرعی مستصحب باشد نه اثر عقلی مستصحب. این اشکال مرحوم آقای خویی است. به خاطر همین ما این مطلب را در همان استصحاب در دوران امر بین اقل و اکثر هم همین را میگوییم که آنجا هم همین اشکال وارد است و همه بحث هایی که اینجا کردیم در آن اقلّ و اکثر هم هست. هم اشکالی که به استصحاب اینجا کردیم آنجا هم می آید هم جوابی که اینجا به آقای خویی می دهیم آنجا هم همین جواب می آید. همه بحث هایی که اینجا کردیم در این مثالی که مرحوم آقای خویی بحث ما را به او تنذیر کردند می آید.

سؤال:

پاسخ: آثار شرعی با واسطه هم بار نمی شود دیگر. اصل مثبت همین است دیگر.

می گوید یا اتحاد دارند یا سببیت و مسببیت است. اتحاد داشته باشند که معنا ندارد که این یکی هستند. اگر اتحاد نداشته باشند هم

اگر نه سببیت باشد سببیت شرعیه است.

خب اینجا اول یک نکته ای شکلی عرض کنم این تشقیق شقوقی که مرحوم آقای صدر کرده اند که آیا جامع عین فرد است یا مسبّب از فرد این تشقیق و شقوق درست نیست. آن جامعی مورد

جامع دو جور ملاحظه می شود. یک موقعی جامع را به نحو مطلق الوجود ملاحظه می کنیم که هر فردی از افراد جامعه حکمی را دارد. ما می گوییم انسان حیوان است. هر انسانی یک حیوانیتی بر رویش می شود. اینکه کلّ انسانٍ وقتی حیوان است این محمولی که حمل می شود بر موضوع بر تک تک افراد جدا جدا وضع می شود. وقتی ما می گوییم اوفوا بالعقود در چیزهای شرعیه. هر عقدی وجوب وفای جداگانه دارد. به نحو مطلق وجود ملاحظه شده است. وجود ساری ملاحظه شده است. خب اینجا میگوییم این جامع عقد با آن فرد یکی است. یعنی در ضمن هر فردی یک جامع است. به عدد افراد عقد به همان افراد هم جامع وجود دارد. خب آن بحث هایش اشکالی ندارد. ولی اینجا جامعی که هست به نحو صرف الوجود است. نه مطلق وجود. اگر ما میگوییم تکلیف اینجا هست یعنی صرف الوجود تکلیف هست. صرف الوجود تکلیف قطعا با آن تکلیف یکی نیست با افراد یکی نیست. چون صرف الوجود ممکن است با فرد اول تحقق پیدا کند ممکن است با فرد دوم تحقق پیدا کند با هر دو که متحد نیست با یکی هم نمی تواند متحد باشد چون آن چیزی که در خارج تحقق دارد یا اولی است یا دومی است و صرف الوجود یک نوع عدم تعیّن در آن خوابیده است و ما در جای خودش مرحوم آقا شیخ محمد حسین عنوان صرف الوجود را انکار می کند و اینها در جای خودش مفصل در مورد صرف الوجود بحث کردیم گفتیم صرف الوجود در واقع در خارج به وصف صرف الوجودی تحقق ندارد. صرف الوجود یک عنوان انتزاعی عقلی است که البته بی ارتباط با خارج نیست ولی یک عنوان انتزاعی عقلی است که منشأ آثار هم هست و امثال اینها که بحثش را در جای خودش ما این را کردیم. بنابراین بحث ما صرف الوجود تکلیف است. جایی که می گوییم تکلیف یا به اقل تعلق گرفته است یا به اکثر تعلق گرفته است استصحاب جامع تکلیف می کنیم تکلیف یکی از این دو است. هر دو که نیست یکی از این دو است. این جامعی که ممکن است در ضمن اقلّ باشد ممکن است در ضمن اکثر باشد این نمی تواند با اقلّ متحد باشد و با اکثر هم متحد باشد این معنا ندارد.

سؤال:

پاسخ: در واقع عالم خارج که در نظر می گیریم محکی اینها یک محکی متعیّن نیست.

نه نه با آن احدهما فرق دارد. احدهما حتی بعد از چیز هم تعیّن پیدا نمی کند. این تعیّن پیدا می کند. شارع به من گفته است که نماز بخوان. حالا این جوری تعبیر کنم صرف الوجود تعبیر کردم یک مقداری تعبیر را بگذارید تعبیر را اصلاح کنم. این چه صرف الوجود باشد چه احدهما مردد باشد هیچ یک از اینها اتحاد ندارند با آن چیز خارجی. این شبیه صرف الوجود است. آن صرف الوجود نیست. درست است شبیه صرف الوجود است. ببینید فرض کنید شارع گفته است صلّ. نماز بخوان. آن که واجب است صرف الوجود صلوه است. این صرف الوجود صلوه ممکن است به اشکال مختلفه ای تحقق پیدا کند. این صرف الوجود با هیچ یک از آنها متحد نیست حالا در مورد صرف الوجود باز ممکن است شخصی بگوید که بعد از تحقق خارجی با آن فرد متحد است. حالا اگر کسی این طور تعبیر کند ولی ما نحن فیه حتی آن هم نیست ما نحن فیه به نحو صرف الوجود هم نیست به نحو احدهمای لا بعینه است. احدهما لابعین در خارج که تحققش هم لا بعین است. یعنی ببینید فرض کنید من نمی دانم این لباس نجس است یا آن لباس نجس است. این جور نیست که اختیار خودم باشد که آن لباس نجس را معیّن کنم. حتی بعد از اینکه من از هر دو اینها هم اجتناب کردم مثلا شستم آن نجسی که متعلَّق علم اجمالی من واقع است آن نجس مشخص نمی شود. این مفهوم هایی مثل احدهما لا بعین این مفهومات بهیچ وجه با فرد نمی توانند متحد باشند.

سؤال:

پاسخ: نه نه فرد مردد که نمی خواهیم بگوییم. آقای صدر اینجا بحث می کند که این فرد مردد چیز ندارد جامع می خواهیم بگوییم.

نه نه فرد مردد نیست ایشان می خواهد بگوید جامع و فرد مردد با هم فرق دارند. جامع را یک حکم برایش در نظر می گیرد فرد مردد را یک حکم دیگر برایش در نظر می گیرد. حالا من وارد آن جزئیات آن بحث نمی خواهم بشوم که آیا اینجا جامع با فرد مردد فرق دارد یا ندارد. غرض من این نکته قضیه است آن مفهوم جامعی که ما اینجا تصویر می کنیم آن جامع به گونه ای ذهن انسان آن جامع را تصور می کند که انطباقش بر هر یک از دو طرف احتمالی است. وقتی انطباقش بر هر یک از دو طرف احتمالی باشد نمی تواند با هیچ یک از دو طرف متحد باشد. چون در واقع این جامع ها عنوان های ذهنی هستند که ذهن به دلیل عدم تسلّط بر خارج بماهو خارج می سازد برای حکایت از خارج که خب این را من مفصل در بحث حقیقت علم اجمالی به آن پرداختم و بحثش گذشت. خب این یک مرحله که اصلا بحثی که هست که آیا جامع عین فرد هست یا نیست اینجا نیست مصبّش. آن بحث در جامعی هست که به نحو مطلق الوجود باشد اما جامعی که به نحو احدهما باشد یا به نحو صرف الوجود باشد این جامع ها فرق دارد

سؤال:

پاسخ: اصلا مصداق دیگری ندارد این. اصلا تمام هویتش همان مفهومش است. نه دیگر مصداق متعیّن ندارد دیگر. نه نه ولو واقعیتش است ولی بحث سر این است که آن واقعیتش متعین نیست. حالا این بحث که این با فرد مردد چه فرقی دارد چه فرقی ندارد آن خیلی چیز هست به نظر من همان فرد مردد است. نمی خواهم حالا چیز کنم این همان است این فرقی با فرد مردد ندارد. حالا ممکن است بگوییم که آن خارج به اعتبار یک موقع آثار فرد بما هو فرد را می خواهیم بار کنیم یک موقع آثار کلی بما هو کلی. کأنّه خود آن جامع هم در خارج کأنّه دو فرد لا متعیّن دارد. حالا آن بماند. حالا اصل اینکه این تشقیق شقوق که می کنند که جامع آیا عین فرد است یا مسبّب از فرد است خب این حرفها به این شکل نباید بحث را دنبال کرد. حالا ما بحث را روی همان قسم دومی که ایشان مطرح می کنند دنبال می کنیم. ایشان میفرمایند که جامع اگر مسبّب از فرد باشد نفی جامع به نفی فرد اصل مثبت است. این اشکال ایشان هست. خب ما برای این کلام اول یک نقضی من وارد کنم بعد به حلش بپردازم. یکی از ادلّه مهم استصحاب صحیحه زراره است. در صحیحه زراره می گوید که من نمی دانم خوابم برده است یا نبرده است. چکار باید بکنم؟ خب می گویند استصحاب عدم عروض نوم می کنیم نوم عارض شده است یا خیر استصحاب عدم عروض نوم می کنیم. روایت هم به همین مضمون هست که شما استصحاب عدم عروض نوم کنیم. بحث سر این است که آن چیزی که اثر دارد خصوص نوم نیست. آن چیزی که اثر د ارد حدث است. نوم ممکن است حدث را ایجاد کرده است صرف الوجود حدث. صرف الوجود حدث یک موقعی با نوم حاصل می شود یک موقعی با بول و سایر نقایض وضو حاصل می شود. شما اینجا که استصحاب عدم عروض نوم که می کنید مستقیما اثر ندارد یک امر وجدانی هم باید ضمیمه اش کنید. ما یقین داریم بول نداریم غائط از ما سر نزده است این سبب خاص را شک داریم. استصحاب عدم تحقق آن سبب مشکوک به علاوه علم وجدانی به عدم تحقق سایر اسباب آن جامع را نفی می کند. نفی جامع حدث به خاطر این است این عین همین بحث ما است دیگر که قسمتی اش را به وجدان و قسمتی اش را به اسباب همین را میگوییم می گوییم که آن فرد مضطرٌّ الیه که وجدانا منتفی است. فرد غیرمضطرٌّ الیه را نمی دانم که تحقق دارد یا خیر استصحاب عدم کون الموجود الفرد غیرالمضطر الیه اقتضا می کند که جامع تکلیف نباشد.

سؤال:

پاسخ: آن روایت استصحاب عدم نوم کرده است. آقایان هم می گویند استصحاب می کنیم عدم نوم را

سؤال:

پاسخ: فایده ندارد اثر ندارد. آن که اثر هست مال جامع است. نه خود احکام مال حدث است. حدث است که وضو را

جامعش اثر دارد دیگر. یعنی هر یک از افراد آنها بیاید آن چیز را از بین می برد دیگر. خب این پاسخ مطلب یک نکته ای است اجازه دهید که این در بحث اینکه آیا در استصحاب جایی که اصل سببی داشته باشیم و اصل مسببی، اینکه اصل سببی حاکم هست بر اصل مسببی آیا تسبب شرعی شرط هست یا تسبب شرعی شرط نیست ما آنجا این بحث را دنبال می کردیم می گفتیم که نه این طور نیست که برای تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی تسبب شرعی شرط باشد. ببینید حالا من اصل سببی و مسببی های متعارف را عرض می کنم یک توضیحی در مورد آن بدهم. جایی که من لباسم قبلا نجس بوده است. با یک آب مستصحب الطهاره لباسم را می شورم. ما دو تا استصحاب داریم. یک استصحاب نجاست ثوب یک استصحاب طهارت ماء. خب می گویند استصحاب طهارت ماء حکومت دارد بر استصحاب نجاست ثوب. چرا؟ چون استصحاب طهارت ماء سببی است نسبت به استصحاب نجاست ثوب. این سببی و مسببی است. خب بحث سر این است که ما در واقع چرا اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است؟ ما می گفتیم که ما در بحث مقایسه اصل سببی و اصل مسببی دو مرحله بحث داریم. یک مرحله بحث این است که آیا اصل سببی به اصل مسببی اصلا با هم دیگر معارض هستند یا خیر؟ این یک مرحله. یک مرحله دیگری که اگر این اصل سببی و اصل مسببی معارض باشند چگونه حل تعارض کنیم. ببینید اینکه لباس من وقتی

اتسحاب طهارت ماء چرا با استصحاب نجاست ثوب تعارض دارد؟ چرا تنافی دارند؟ به دلیل اینکه استصحاب طهارت آب یک مفاد عرفی دارد. مفادش این است که یک مفاد دارد اگر آب پاک است یعنی لباسی که با این آب شسته می شود هم پاک است. فقط به طهارت خودش کار ندارد. طهارت ثوب مغسول به را هم اثبات می کند. خب از آن طرف استصحاب نجاست ثوب، نجاست این ثوب مغسول را می خواهد را ثابت کند. بنابراین اینها چون مصبّ واحد دارند با هم دیگر تنافی دارند. ولی اگر مصبّ واحد نداشته باشند اصلا این تنافی ندارند. مثال های معروفی که هست در بحث عرض کنم یک بنده خدایی اینجا قبلا زیر لحاف بوده است یک شمشیری میزنم به این لحاف نمی دانم وقتی که شمشیر من وارد شد این هنوز زیر لحاف بوده است یا خیر. می گویند استصحاب بقای آن فرد تحت لحاف این اثبات مرگ نمی کند. چون تسبب عقلی است. اصل قضیه این است که اینکه اگر واقعا این شخص تحت لحاف باشد واقعا کشته شده است. یعنی بین بودن این شخص مورد نظر تحت لحاف و مرگ او ملازمه واقعی است. این هست. ولی بحث این است که اگر شارع بمن تعبّد کرد که این شخص تحت لحاف هست این تعبّد مفادش فقط آثار شرعی تحت لحاف بودن را اثبات میکند. تحت لحاف بودن ممکن است هیچ اثری هم نداشته باشد. یا اثرش این باشد که اگر نظر کردم که تحت لحاف اگر کسی باشد صدقه بدهم. او را بار می کند. ولی آثاری که مربوط به مرگ هست اثر تحت لحاف بودن نیست. اثر ملازم عقلی مستصحب ما است. وقتی اثر ملازم عقلی مستصحب ما است استصحاب که می گوید این آقا تحت لحاف است اثبات نمی کند پس مرده است. بنابراین با استصحاب حیات این آقا معارض نیست. این یک استصحاب حیات دارد دیگر. این قبلا زنده بوده است الآن نمی دانیم زنده هست یا نیست. استصحاب حیات می کنیم. چرا استصحاب حیات در آنجا با استصحاب بقائه تحت اللحاف تعارض نمی کند؟ چون در یک جا چیز ندارند مصبّ واحد ندارند یعنی هر دو یک چیز را اثبات نمی کنند. اگر آن که تحت لحاف بود اثبات می کرد پس مرده است این پس را می توانست اثبات کند استصحابی که می گفت این آقا قبلا زنده بوده است حالا هم زنده است آنها دو مفاد مختلف دارد. استصحاب کونه تحت اللحاف می گفت که مرده است استصحاب حیاتش می گفت زنده است با هم دیگر تعارض می کردند. چرا اینها با هم تعارض نمی کنند اصلا تنافی نمی کنند چون دو مصبّ مختلف دارند. اینجا همان بحث اصل مثبت همین است. اصل مثبت می گوید هر چیزی تعبّد به هر شیء تعبّد به آثار خود آن شیء است. نه آثار ملازم. آن مفاد عرفی تعبد است. خب حالا اگر یک جایی این را داشته باشید

سؤال:

پاسخ: تعارض نیست. حالا وقتی که تعارض نیست در نتیجه اصل سببی و مسببی هر دو با هم جاری می شوند بلامعارضهٍ. خب بحث سر این است که تقدیم ممدر جایی که اصل سببی و مسببی تسبّب شرعی است خب این شرعیت تسبب ایجاد تعارض می کند. حالا که ایجاد تعارض کرد چرا اصل سببی بر مسببی مقدم باشد؟ وجه تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی چیست؟ ما آنجا می گفتیم وجه تقدیم اصل سببی بر مسببی همین سببیتش است. همین در رتبه متقدم بودنش است. تقدم رتبی اصل سببی بر اصل مسببی عرفا همین تقدم رتبی باعث می شود که اصل سببی را مقدم بداند بر اصل مسببی. به تعبیر مرحوم اقای صدر یک تعبیری دارد می گوید همچنان که در عالم واقع آن اصل سببی علیّت دارد نسبت به اصل مسببی کأنّه در عالم تعبّد هم می گویند این هم علیّت دارد برای او. یک همچین علیـتی را عرف قائل می شود. حالا اینها من بحثش را مفصل در جلد پنجم اصول ما به یک تناسبی این بحث را مفصل آنجا کردم. پس بنابراین به تناسب آخر های جلد پنجم همین بحث وابسته به این شده است آنجا هفت هشت وجه ذکر کرده اند برای تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی کیی یکی آن وجه را ذکر کردیم و رد کردیم به نظر می رسد که تقدیم اصل سببی بر مسببی مناطش همان تقدم رتبی ای هست که اصل سببی بر اصل مسببی دارد. این نکته عرفا این را مقدم می دارد. حالا بحث سر این است که اگر یک جایی به یک نکته ای ولو تسبّب عقلی باشد اصلی که در ناحیه سبب جاری شد با اصل در ناحیه مسبب تنافی پیدا کرده اند. چطور؟ گاهی اوقات بعضی از چیزها هستند که ملازمه ای که بین اینها برقرار است فقط ملازمه در حکم واقعی نیست. عرف بین اینها در عالم حکم ظاهری هم ملازمه می بیند. فرض کنید که در متعاضفین. اگر گفتند زید برادر عمرو است. شارعگفت تعبدا بگو زید برادر عمرو است. خب عرف می گوید عمرو هم برادر زید است. اخوّت تعبدی زید با عمرو، ملازم است با اخوّت ظاهری عمرو نسبت به زید. همچنان که متعاضفین در عالم واقع متلازم هستند در حکم ظاهری هم متلازم هستند. مثلا فرض کنید در بحث رضاء. اگر گفتند مادر رضایی، این مادر، مادر این بچه است. رضا مادر تعبدی است دیگر. عرف می گوید نه بچه او است. بین عمومت تعبدی با بنوّت تعبّدی ملازمه است. بنابراین اگر دلیلی گفت که این مادر مادر رضایی است. مادر است تعبّدا. یک دلیل گفت این بچه، بچه آن مادر نیست تعبدا. اینها را معارض می فهمم. ولو تسبب شرعی نیست و عقلی است. تسبب هم نیست یعنی در واقع بین عمومت چیز متلازمین هستند. ولی این متلازمین با هم دیگر تنافی پیدا می کنند. بحث من این است که تنافی متوقف بر تسبب شرعی نیست. تنافی به خاطر این بود که ملازمه صرفا در حکم واقعی بود. در عالم واقع بود. بین تعبّد به وجود لازم و تعبّد به وجود ملزوم ملازمه نبود. اگر در جایی بین تعبّد به به اصطلاح لازم و تعبّد به ملزوم ملازمه شد، اینها تنافی ایجاد می شود. اگر تنافی ایجاد شد آن تسبب عقلی یعنی آن نکته ای که منشأ تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی بود شرعیت تسبب نبود اصل تسبب بودو. شرعیت تسبب منشأ ایجاد تنافی شده بود. منشأ شده بود که مصبّ واحد پیدا کنند. چرا بین استصحاب طهارت ماء با استصحاب نجاست ثوب مغسول تنافی هست؟ به خاطر اینکه استصحاب طهارت ماء مفاد عرفی اش اثبات طهارت ثوب مغسول هست. این مفاد عرفی با مفاد استصحاب نجاست منافات دارد. حالا چرا آن را مقدم بر این می دانیم؟ تقدیم استصحاب طهارت ماء بر استصحاب نجاست ثوب مغسول به جهت شرعیت تسبب نیست. به جهت اصل تسبب است. آن چون در رتبه مقدم است عرف چیزی که در رتبه مقدم باشد بر چیزی که در رتبه مؤخر باشد مقدم می داند. حالا اگر یک جایی در عین تسبب عقلی به دلیل اینکه عرف بین اینها انقدر ملازمه را شدید می بیند که حتی در حکم ظاهری هم اینها را ملازمه می بیند به طوری که اصل جاری در سبب با اصل جاری در مسبب را معارض می بیند اگر معارض را دید اینجا اصل جاری در سبب را مسبب مقدم می کند. خب در حالا این مقدمه بحث. در ما نحن فیه به نظر می رسد که بحث این است ببینید وقتی شارع مقدس گفت که بگو شما خواب نیستید نفی یک فرد کرد در جایی که همه افراد دیگر طبیعت معدوم هستند عرفا نفی فرد نفی جامع تلقی می شود. یعنی تعبّد به نفی فرد با تعبّد به نفی جامع ملازمه عرفیه دارد. بنابراین دلیلی که می گوید که جامع موجود است با دلیلی که میگوید که فرد موجود نیست معارضه می کند. وقتی معارضه کرد اصل سببی

اینجا معارضه کرد سببیت باعث می شود که اصل در ناحیه سبب مقدم بر اصل در ناحیه مسبب باشد. این چکیده بحث من فردا یک مقدار در بعضی مشابهات دارد در آنجا این بحث را تکمیل می کنم و این اصل قضیه این است که ما ببینیم کجا بین لازم و ملزوم تلازم فقط در مقام واقع است تلازم در حکم ظاهری ندارند یا کجا تلازم در حکم ظاهری هم دارند. حالا یک مثال خیلی مهم دیگری هم هست که بعدا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد